

تأملی بر روایت کردی شمعقال و رستم و مقایسه آن با داستان رستم و شغاد

احمد گلی^{۱*} سید آرمان حسینی آبیاریکی^۲

(تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۱، تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۲۷)

چکیده

شاهنامه فردوسی اثری گرانقدر در تاریخ ادب فارسی است که شاعران و نویسندگان بسیاری در مقام نظیره‌گویی و تقلید از آن برآمده‌اند. شاعران کرد نیز همچون سخنوران دیگر اقوام ایران‌زمین، داستان‌های مختلف **شاهنامه** را گاه ترجمه و گاه با ابداعاتی بازآفرینی کرده‌اند. بی‌تردید معرفی و تأمل در منظومه‌های پهلوانی پس از **شاهنامه**، می‌تواند پرده از برخی مسائل مبهم این اثر سترگ بردارد و در تقویت روحیه وحدت‌بخشی و ایران‌دوستی قومیت‌های ایران مؤثر باشد. در این پژوهش نخست منظومه **شمعقال و رستم** کردی معرفی، سپس با داستان رستم و شغاد **شاهنامه** و روایت‌های **تاریخ تعالبی، طومار نقالی شاهنامه، هفت‌لشکر و فردوسی‌نامه** انجوی شیرازی مقایسه و سنجیده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: شمعقال و رستم، شاهنامه، تاریخ تعالبی، طومار نقالی شاهنامه، هفت‌لشکر، فردوسی‌نامه.

* ah.goli@yahoo.com

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

۱. مقدمه

شاهنامه فردوسی همواره منبع الهام و تقلید شاعران و حماسه‌سرایان پس از خود بوده است. سرایندگان بی‌شماری بر آن بوده‌اند تا به تقلید از استاد طوس منظومه‌ای همسان با منظومه وی بیافرینند. در میان قومیت‌های ایرانی، اقوام گُرد نیز همواره روحیه ایرانی خود را حفظ کرده و کوشیده‌اند حافظ روایت‌های اساطیری این مرز و بوم باشند؛ بنابراین شاعران گُرد گاهی داستان‌های *شاهنامه* را ترجمه و گاه با حفظ روایت، بازآفرینی کرده‌اند. *شمقال و رستم گُردی* از شاعری ناشناس از جمله این داستان‌هاست که در این جستار بدان پرداخته شده است.

عامه مردم همواره شخصیت‌های اساطیری را واقعی می‌پنداشته‌اند و بر این اساس، گاه مکان‌هایی را برای مزار این شخصیت‌ها معرفی می‌کرده‌اند. قوم گُرد نیز برای رخدادهای *شاهنامه*، مکان‌های بی‌شماری را معرفی کرده است، از جمله:

در باور مردم «اوباتوی» گُردستان - منطقه‌ای بین سقز، دیواندره و تکاب - رستم پهلوان گُردی بوده که با برادرش شغار (شغاد) اختلاف داشته است. شغار که از زور بازوی رستم آگاه بود و می‌دانست مرد میدان و هم‌نبرد وی نیست، به فکر و چاره‌اندیشی می‌افتد و در نخجیرگاه - «مزرعه‌ای در آبادی کاپلانتو» - در پای درختی کهن سال، خندقی می‌کند و کف آن را انباشته از سر نیزه می‌کند و روی آن را با گیاه و پوشال می‌پوشاند و آن‌گاه رستم را به مبارزه فرا می‌خواند. رستم بی‌خبر از دام مهلکی که برایش مهیا کرده‌اند، به رزم برادر پاسخ می‌دهد و به نخجیرگاه می‌آید و با رخس به چاله می‌افتد و به همراه اسبش کشته می‌شود. این چاله و درخت کهن سال، تا چند سال پیش از انقلاب هم‌چنان باقی بوده‌اند (شریفی، ۱۳۷۴: ۹۵۴).

در این جستار کوشش شده است برخی ویژگی‌های منظومه گُردی *شمقال و رستم* بیان گردد و نوع روایت آن با روایت *شاهنامه* فردوسی مقایسه شود. در راستای این تحقیق از *تاریخ تعالی، طومار نقالی شاهنامه* (دست‌نویس ۱۱۳۵ق)، *هفت لشکر* (نوشته شده

تأملی بر روایت کُردی شَمقال و رستم و مقایسه... _____ احمد گلی و همکار

در عهد ناصری) و نیز *فردوسی‌نامه* انجوی شیرازی برای تطبیق روایات استفاده شده است. شایان ذکر است که در *فردوسی‌نامه* چهار روایت از کشته شدن رستم ذکر شده است که سه روایت نخستین با روایت فردوسی تفاوت چندانی ندارد، و تنها روایت چهارم تاحدی متمایز است که در این پژوهش به آن پرداخته می‌شود.

۲. نسخه‌های خطی منظومه کُردی شَمقال و رستم

از این منظومه دو نسخه موجود است:

الف) نسخه خطی *شَمقال و رستم* به شماره ۹۷۸۷ موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی از سراینده‌ای ناشناس که در ۱۳۰۸ ق کتابت شده است. آغاز نسخه بدین گونه است: «هذا کتاب شَمقال و رستم بسم الله الرحمن الرحيم» و بیت مطلع آن چنین است [رسم الخط از نگارندگان مقاله]:

بشنه و ژه ده‌وران چه‌رخ چه‌پی‌گه‌رد
ژه به‌خت روسته‌م چ نه‌ردی ناوه‌رد
بیت پایانی نسخه نیز چنین است:

ئه‌گه‌ر هزار سال عومرت بوو به‌قین
عاقبه‌ت [مه‌رگت] هه‌ر مه‌بوو چه‌شین

کاتب که ناشناخته است، در پایان منظومه نوشته است: «تمت الکتاب بعون الملک الوهاب در یوم دوشنبه بیست‌ونهم شهر ذی‌قعدة الحرام سنه ۱۳۰۸ به جهت [مابقی پاک‌شده و ناخواناست]». این نسخه جلدی با مقوای سبزرنگ ۹ برگ (۱۶/۵ × ۱۰/۵) و ۱۶ صفحه دارد. نوع خط آن نستعلیق و شمار ابیات بسته به نوع نوشتن کاتب بین ۱۴ تا ۲۱ بیت در هر صفحه است. این نسخه اساس پژوهش حاضر است؛ اما در میانه نسخه - که اوراقی از آن افتاده و نیز در مواردی که بیت مبهم و یا مغلوط است - از نسخه دوم استفاده شده است.

ب) نسخه چاپی *رستم و شَمقال* [برخلاف نسخه اول که شَمقال آمده بود] که محمدرشید امینی آن را همراه با ده نسخه دیگر از منظومه‌های حماسی کُردی با عنوان *شاهنامه کوردی (هورامی)*، در ۲۰۱۰م در کردستان عراق با رسم الخط کُردی به طبع

رسانده است. این نسخه نسبت به نسخه نخست، در ضبط کم اهمیت‌تر و در شمار ابیات تقریباً برابر با آن (۳۰۱ بیت) است.

۳. ویژگی‌های منظومه شمسال و رستم

۳-۱. زبان منظومه

منظومه شمسال و رستم به زبان کُردی (گوش گورانی) سروده شده است. گوش گورانی یا اورامی تا چند دهه گذشته (قبل از رواج گوش سورانی) گوش معیار تمام اقوام کُرد، به‌خصوص سخنوران حوزه جنوبی مناطق کُردنشین شناخته می‌شده است. برخی از زبان‌شناسان، گوش گورانی را جدا از زبان کُردی دانسته و آن را همراه با کُردی در شمار زبان‌های شمال‌غربی ذکر آورده‌اند؛ چنان‌که در کتاب *زبان‌شناسی و زبان فارسی* این زبان در گروه زبان‌های شمال‌غربی ذکر شده است که شاید دنباله زبان مادی باستان باشد (خانلری، ۱۳۶۱: ۷۵؛ نیز ر.ک: بلو، ۱۳۸۳: ۱/ ۵۵۵).

با وجود این، بیشتر محققان این گوش را شاخه‌ای از زبان کُردی دانسته‌اند؛ چنان‌که امیرشرف‌خان بدلیسی در *شرف‌نامه*، زبان کُردان را به چهار گوش گوران، کرمج [کُرمنج]، لُر و کلهر تقسیم می‌کند (بدلیسی، بی‌تا: ۲۳). صدیق صفی‌زاده نیز در *فرهنگ ماد* معتقد است: «زبان کُردی دارای گوش‌ها و گونه‌های متعددی بوده است، به طوری که اکنون به شیوه پنج گوش کامل درآمده است که از میان آن‌ها می‌توان کرمانجی شمالی، کرمانجی جنوبی، گورانی، لکی و لُری را نام برد» (صفی‌زاده، ۱۳۶۱: ۲۴).

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد گوش اورامی (گورانی) یکی از انواع گوش‌های کُردی است که آثار منظوم زیادی از آن برجای مانده است (برای آشنایی بیشتر با این گوش ادبی ر.ک: امامی و حسینی آباریکی، ۱۳۸۹: ۲/ ۳۳۵-۳۴۸).

۳-۲. قالب و وزن منظومه

منظومه شمسال و رستم در قالب مثنوی و به صورت هجایی سروده شده و هر مصراع آن ده‌هجایی است. در زبان کُردی اشعاری که به صورت هجایی سروده شده‌اند، در آن‌ها بلند یا کوتاهی هجا ملاک نبوده و فقط به تساوی هجاها توجه می‌شده است.

۴. بررسی تطبیقی رویدادها و حوادث داستانی در دو منظومه

از آنجا که شاعر ناشناس گرد نمی‌خواسته اثرش تقلید محض از داستان رستم و شغاد *شاهنامه* باشد، در برخی از روایت‌های او برافزوده‌هایی مشاهده می‌شود؛ از جمله چهره پلید شغاد در بدو کودکی، اهریمنی جلوه‌دادن سیمای شغاد و حق‌شناسی او، بخشیدن کره‌ای از نسل رخس به شغاد از سوی زال و ... نکته دیگر اینکه شاعر از روایات نقلی عصر خویش نیز بهره برده است.

۴-۱. متولد شدن شغاد

در *شاهنامه*، شغاد از کنیزکی رامشگر زاده می‌شود؛ بسیار زیباروست و به بالا و دیدار به سام می‌ماند (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ ۴۴۱-۴۴۲ ب ۳۱-۳۳).

در *هفت‌لشکر* (۱۳۷۷: ۴۸۷) نیز آمده که «زال را پسری از کنیزکی پدید آمد که در حسن و خوبی مثل و مانندی نداشت»؛ اما در روایت گردی، شمقال/ شغاد در بدو تولد شوم و بدقیافه است؛ چنان‌که اهل حرم از دیدن او هراسان می‌شوند:

یهک شه‌ونه چه‌رم زال که‌مه‌ر زهر په‌یدا بی شه‌مقال گومرای حیل‌ه‌گر
نوتفه‌ی ناخه‌له‌ف، ناراس ناخاس نه‌هل نه‌نده‌روون ثاوه‌ردش وه عاس
(ن.خ: ۱)

برگردان: یک شب در حرم زال کمرزین، شمقال، آن گمراه حیل‌ه‌گر، به دنیا آمد. آن نطفه ناخلف، ناراست و ناشایست، اهل اندرونی را هراسان ساخت.

در *شاهنامه*، وقتی ستاره‌شناسان و بزرگان طالع شغاد را می‌نگرند به زال می‌گویند که این کودک چون بالیدن بگیرد، دودمان نیرم و سام را تباه می‌سازد و روز را بر اهل سیستان و نیز ایرانیان تلخ می‌گرداند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ ۴۴۲ ب ۳۸-۴۳)؛ اما در روایت گردی زال با دیدن صورت شغاد و با بینش و قدرت پیش‌گویی‌اش متوجه می‌شود که این فرزند شوم، مسبب کشته‌شدن رستم است؛ پس برای اطمینان رمالان را می‌خواند تا از سرنوشت او خیر دهند:

فهرماش ره‌مالان دل وه ئه‌ندیشه‌ن
ره‌مالان شه‌ندن نه‌قش نهرد نه‌خاک
دیان نجوومش خه‌یلی خراوه‌ن
شکووم شوومش گرداو خونونه‌ن
پهریت بواجیم ته‌مام ئه‌حوالان
بزنان تاله‌ی ئی شوومه چیشه‌ن؟!...
دیان نه‌ نجووم نشانه‌ی ناپاک
ستاره‌ش نه‌ گیر گیر گرداوه‌ن
ژه تاله‌ی نه‌حشش روسته‌م زه‌بوونه‌ن...
زابول ژه‌ ده‌ستش مه‌چوو وه‌ تالان

(ن.خ: ۱-۲)

برگردان: [زال] به رمال‌ها گفت: من از آینده این فرزند ترسانم؛ شما نیز بنگرید که طالع این شوم چیست! رمال‌ها نرد را به روی خاک انداختند و در علم نجوم، بخت و تقدیر آن ناپاک را نگریستند؛ دیدند که طالع او خیلی خراب و ستاره بختش گرفتار گرداب است. بخت شوم او، گردابی از خون است و در طالع اوست که رستم نابود می‌شود [به زال گفتند]: برای تو تمام احوال او را بازگو می‌نماییم که چگونه زابل به دست او ویران می‌شود.

۲-۴. قصدکردن زال برای کشتن شغاد

در *شاهنامه* فردوسی، زال چون خبر شومی شغاد را از ستاره‌شناسان می‌شنود، رو به درگاه خداوند می‌آورد و از او می‌خواهد که این کودک چون بالید، مایه فساد و شر نشود (ر.ک: ۱۳۸۶: ۴۴۳/۵؛ ب ۴۴-۴۸)؛ اما در *شمال و رستم*، زال بر آن است تا سر شغاد را از تن جدا کند؛ زیرا معتقد است فرزندی که چنین سیاه‌چهر و سیاه‌بخت خواهد بود، نبودنش بهتر است. در *شاهنامه* رستم به زال یادآور می‌شود که تقدیر ایزدی هرگز برنخواهد گشت و اگر او را بکشد، کاری ناشایست انجام داده است و دیگران او را سرزنش خواهند کرد:

فهرما وه روسته‌م تیغی ره‌ها که‌ر
روسته‌م وات وه زال: توخوو مه‌زانی
ههرچ حق پهریت نویسان نه‌ سهر
دویم ههر ژه‌ گه‌بر تا ته‌رسای بی‌باک
سهر نه‌ رووی ئه‌ندام ئی قووشمه‌ وا که‌ر...
کی به‌تال که‌رده‌ن حوکم به‌زدانی
نه‌داری عه‌لاج که‌ی مه‌چی وه‌ به‌ر
هیچ‌کس سله‌ی رحم ویش نه‌که‌رد هه‌-

تأملی بر روایت گردی شمعال و رستم و مقایسه... _____ احمد گلی و همکار

ساکِ نیدِ شنهفت زالِ فرهزانه لاک [راضی] بی وه نه مر به کتای په گانه
(ن.خ: ۲)

برگردان: زال به رستم امر کرد: با ضربه‌ای سر از تن این قوشمه نحس جدا کن. رستم به زال گفت: تو بهتر می‌دانی که کسی نمی‌تواند تقدیر و حکم ایزد را برگرداند؛ آنچه خداوند برای تو مقدر ساخته و در سرنوشت توست، علاجی برای او نیست و برگشت‌ناپذیر است؛ و دیگر اینکه از گبر تا ترسا، کسی صله رحم خود را هلاک نکرده است! زال فرزانه که این سخنان را شنید، تسلیم خواست و اراده خداوند شد. در *هفت‌لشکر* (۱۳۷۷: ۴۸۷) نیز آمده است: «زال خواست تا او را بکشد، رستم نگذاشت که فردا جواب این طفل را در روز قیامت چگونه خواهیم داد؟ پس او را شقاد [شغاد] نام نهادند و به دست شه‌ریار کابل دادند که او را بزرگ کند».

۳-۴. رفتن شغاد به نزد شاه کابل

بنابر *شاهنامه* فردوسی (۱۳۸۶: ۴۳۳/۵ ب ۴۹-۵۳) شغاد پس از آنکه دوران کودکی و تغذیه با شیر مادر را سپری کرد، به زودی قد کشید و زال او را نزد شاه کابل فرستاد. شاه کابل که شغاد را سزاوار تاج و تخت کیان می‌دید، دختر خود را به او داد و وی را گرامی داشت.

در روایت گردی زال، شغاد را به دست دایه می‌سپارد؛ اما هنگامی که شغال سه‌سال بیش نداشت، دایه فوت می‌کند. هنگامی که او ده‌ساله می‌شود، از ماندن در نزد زال احساس ملالت می‌کند و با رنجش خاطر به نزد شاه کابل می‌رود. شاه کابل برای آنکه به رستم باج ندهد، بر آن می‌شود تا تنها دختر خود را به عقد شغاد درآورد:

ژهو دهم وه نه‌یام که‌ی‌خوسرهو شا بی	خه‌رجش وه نه‌نعام روستهم به‌خشا بی
روسته‌م ههر ساله یه‌ک چه‌رم گامیش	ژه جیای خه‌راج وه زوور مه‌سه‌ند لیش
دایم ژهو خه‌رجه خاتر خه‌مین بی	بیزار ژه حوکمه‌ت کابول زه‌مین بی
ناخر سه‌ره‌نجام نیدش که‌رد خیال	په‌یوه‌ندی که‌روو چه‌نی توخم زال

فهرما تا شه‌مقال حازر بی نه لاش سه‌جده‌ی زهمین به‌رد نه روی خاک پاش
واتش نه‌ی شه‌مقال به‌ور سه‌همگین کناچه‌ی دارووم نه کابول زهمین
بیت به‌خشام وه نزن گشت قه‌وم و خیشان عه‌قد که‌ردش وه رسم قاعده‌ی ویشان
(ن.خ: ۲-۳)

برگردان: از عهد کیخسرو [تاکنون] مقرر شده بود که شاه کابل به رستم خراج بدهد؛ پس رستم هر ساله یک چرم گاومیش زر از او باج می‌ستاند. شاه کابل که پیوسته از این باج دادن دل‌آزار و رنجور بود، بر آن شد تا با نژاد زال پیوندی داشته باشد؛ پس شمقال را دعوت کرد و در مقابلش سر به سجده نهاد و گفت: ای شمقال من در کابل‌زمین دختری دارم که او را در حضور خویشاوندان و با رضایت آنان به تو می‌بخشم؛ پس مطابق سنت و رسم خود، دختر را به عقد شمقال درآورد.

در روایت ثعالبی (۱۳۶۸: ۲۳۶)، زال خود، دختر شاه کابل را برای شغاد نامزد می‌کند: «زال او را به صورتی خوش به کابل فرستاد و از خود دور ساخت و دختر شاه کابل را برای او نامزد کرد که زن و شوهر شدند» و در *هفت‌لشکر* (۱۳۷۷: ۴۸۷) نیز آمده است که چون شغاد به حد بلوغ رسید، شاه کابل دختر خود را به او داد.

در روایت چهارم *فردوسی‌نامه*، چغاد (شغاد) برادر ناتنی رستم است که دلیر و نیرومند می‌شود؛ اما به رستم حسادت می‌کند و به نزد شاه هاماوران می‌رود؛ به تدریج به دربار آن‌جا راه می‌یابد و دل‌باخته دختر شاه هاماوران می‌شود (ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۵۳/۲-۱۵۴).

۴-۴. خراج ستاندن رستم از شاه کابل و رنجیدن شغاد از او

در روایت فردوسی (۱۳۸۶: ۵/۴۴۴ ب ۵۷-۶۱) آمده است که رستم هر سال یک چرم گاو از پادشاه کابل، زر می‌گرفت. شاه کابل می‌پنداشت که اگر شغاد را به دامادی خویش برگزیند، رستم از او خراج نمی‌ستاند؛ اما چون هنگام ستاندن خراج رسید، رستم به رسم هر سال، باج را گرفت و این کار بر شغاد سخت آمد.

تأملی بر روایت کُردی شَمقال و رستم و مقایسه... _____ احمد گلی و همکار

در روایت کُردی شاه کابل پیش از فرار رسیدن زمان خراج، شغاد را بر می‌انگیزد که کاری سامان دهد که دیگر به رستم باج نپردازد؛ ناگاه چند تن از وابستگان رستم برای گرفتن خراج به کابل می‌آیند و به جای یک چرم گاو، سه چرم به قهر و زور از کابلیان می‌ستانند. شغاد که از این موضوع آگاه می‌شود، سخت بر می‌آشوبد و بر آن می‌شود تا رستم را از میان بردارد:

وه حوکم فه‌رمان جه‌هان په‌له‌وان
سه‌چهرم گامیش له‌باله‌ب وه زهر
ژه‌و ده‌م شه‌مقال که‌رد په‌یوه‌ندی ئاوان،
ستانان وه زوور به‌لکه‌م زیات‌هر
شه‌مقال ئید شه‌هفت سیاه بی ژه‌قار
چی نه‌جامه‌ی قین، جامه‌ی کارزار

(ن.خ: ۴)

برگردان: بنابر دستور رستم جهان‌پهلوان از هنگامی که شَمقال با شاه کابل پیوند کرده است، آنان سه چرم گاویش لبریز از زر از کابلیان می‌ستانند! شَمقال که از این ماجرا آگاه شد، از خشم سیاه شد و آماده نبرد و کارزار گردید.

در روایت *طومار تقالی شاهنامه* نیز از خراج سالانه سخن به میان آمده، با این تفاوت که مهراب کابلی (شاه کابل) بر آن است که رستم باج سالانه فرامرز را نیز از او بستاند: «مهراب گفت دلاور ترا مطلب حاصل است که رستم چندان ملک و خزینه دارد هیچ التفات بر من و تو نمی‌کند و از سر خراج کابل در نمی‌گذرد و باج سالانه فرامرز را از ما بستاند» (۱۳۹۱: ۸۶۰).

۴-۵. توطئه قتل رستم

در *شاهنامه*، شغاد که از باج‌ستاندن رستم می‌رنجد، با پدرزن خود به خلوت می‌نشیند و از بی‌شرمی برادر سخن به میان می‌آورد و بیان می‌دارد که دیگر او نیز حق برادری را از یاد خواهد بُرد. شغاد به شاه کابل پیشنهاد می‌کند تا حيله‌ای به کار گیرند و رستم را از میان بردارند؛ پس تصمیم می‌گیرند که مجلسی با حضور بزرگان فراهم کنند و در آن، شاه کابل در پیش همگان شغاد را خوار و زبون سازد و از درگاه خود براند تا بدین‌گونه

شغاد برای دادخواهی و شرح ماجرای خواری و زبونی خود به زابل و نزد رستم برود. از سوی دیگر نیز شاه کابل موظف می‌شود که چاه‌هایی در نخجیرگاه و بر سر راه رستم بکند و آن‌ها را پر از تیغ کند (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۴۴۴-۴۴۵ ب ۶۲-۸۱).

در روایت گردی، شغاد که از خراج‌گرفتن محصلان رستم - و آن هم سه چرم گاو - آگاه می‌شود، نزد شاه کابل می‌رود و با لحنی عتاب‌انگیز او را از دادن باج به رستم بر حذر می‌دارد و شاه را به نابودی و از میان برداشتن رستم تشویق می‌کند؛ شاه کابل در پاسخ، دلاوری‌های رستم در ادوار پیشین را به یاد شغاد می‌آورد و معترف می‌شود که کسی را یارای رویارویی و نبرد با پیلتن نیست. شغاد در ادامه نقشه‌کنند چاه و ... را مطرح می‌سازد.

نکته قابل تأمل در روایت گردی این است که خود شغاد حفر چاه‌ها را بر عهده می‌گیرد و طراح اصلی کشتن و از میان برداشتن رستم اوست؛ گویی شاعر می‌خواسته هرچه بیشتر چهره شوم شغاد و کینه او را نمایان سازد. در *شاهنامه* هر دو برای کشتن رستم می‌کوشند و فردوسی این موضع را به‌خوبی نمایان ساخته است: «بگفتند و هر دو برابر شدند» (۱۳۸۶: ۵/۴۴۲ ب ۶۶) و «که ما نام او از جهان کم کنیم» (همان، ب ۶۹).

در روایت ثعالبی (۱۳۶۸: ۲۳۶) شغاد بیشتر طراح و توطئه‌چین است: «کینه و حسادت در دل شغای بنشست تا آن‌جا که سخت‌ترین دشمنان رستم گشت و نزد خود می‌اندیشید که فریبی به کار برد. با پدر همسر خود توطئه‌ای کرد تا رستم را به بهانه‌ای به کابل بکشاند و در هلاک او بکوشد»؛ اما در *طومار تقالی شاهنامه* (۱۳۹۱: ۸۶۰-۸۶۱) مهرباب کابلی شغاد را برای کشتن رستم ترغیب می‌کند:

مهرباب گفت: ... پس در این باب حيله بايد که رستم را از عرصه روزگار برداريم
... شقال گفت: دلاور من طريق دفع رستم را نمی‌دانم. مهرباب گفت: چون امرای
کابل جمع شود در سر شراب من با تو بدمستی کنم و سر ترا زخم‌دار کنم و تو
خود را قهرناک به رستم برسان. او بر سر کابل آید و من باز به پیش رستم آیم
نوحه و زاری کنم، می‌دانم که صاحب مروّت است از من خواهد گذشتن و بعد از

آن، من وی را به مهمانی درآرم و چند روز مهمان کنم. بعد از آن تکلیف شکار کنم. چون به شکار رود هفت چاه در سر راه وی بر کنم و همه را حربه‌بندی کنم و خار و خس بر سر چاه پوشانم. چون رستم بدان موضع رسد بر چاه رود، هلاک گردد.

در *هفت‌شکر* (۱۳۷۷: ۴۸۷-۴۸۸) نیز، شاه کابل نقشه از میان برداشتن رستم را پی‌ریزی می‌کند و شغاد را با خود همراه می‌سازد:

شبی شراب می‌خوردند، شاه کابل گله بسیاری از دست رستم کرد که: ای شغاد! برادرت بی‌رحم است که هر سال هفت چرم گاو زر از ما می‌گیرد و یکی را به تو نمی‌دهد و خاطر تو را نمی‌خواهد. چندان بدی رستم را کرد که اون روسیاه را از راه برد. گفت: ای شهریار! اگر با من بیعت کنی، علاج رستم بکنم. پس اون دو سگ با هم بیعت کردند. شاه کابل گفت: امشب تو را در مستی دشنام می‌دهم، قهر کرده، پیش رستم رو و او در غضب خواهد شد و بدین جا آید. چون یک فرسنگی ماند که به کابل برسد، من شمشیر در گردن انداخته، پیش رستم آمیم. تو التماس کن تا از گناه من درگذرد. در شکارگاه چند چاه بکنم. ته چاه را پر از حربه کنم. اون را بدان شکارگاه بریم تا در چاه افتد. شغاد قبول نمود.

در روایت *فردوسی‌نامه* شاه هاماوران که پی‌می‌برد شغاد شیفته دخترش شده، این ازدواج را مشروط به آوردن سر رستم می‌کند. شغاد در ابتدای امر نمی‌پذیرد؛ اما هرچه بیشتر با دختر نشست و برخاست می‌کند، بیشتر دل‌باخته او می‌شود و به فکر کشتن رستم می‌افتد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۵۳/۲-۱۵۴).

۴-۶. برپا کردن جشن و خوار و زبون نمودن شغاد

در *شاهنامه*، شاه کابل در جشنی صوری، شغاد را در میان بزرگان زبون می‌سازد و یاد نکردن رستم و زال از او را به وی یادآور می‌شود؛ و این چنین شغاد از سخنان او بر می‌آشوبد و روی به زابل می‌نهد:

ز گفتار او تنگ‌دل شد شغاد برآشفت و سر سوی زاول نهاد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵/۴۴۶ ب ۹۲)

در روایت گردی، شاعر از برپایی جشن و مهمانی سخنی به میان نمی آورد؛ شغاد بدون آنکه در میان بزرگان خوار شود، صبح زود از خواب برمی خیزد و پس از آنکه ده چاه عمیق و چهل گزی می کند و آن‌ها را پر از تیغ می کند و رویشان را می پوشاند، به زابل می رود:

سویج سه‌حەر نه وهخت شوعلهی ئافتاو شه‌مقال له‌عین بیدار بی ژه خواو
چهن تیشه فوولاد ئاهنین جهم که‌رد ئه‌سله‌حهی هه‌لاک قه‌تل روسته‌م که‌رد
ده چای بی‌پایان چل گه‌زی ته‌مام په‌ریش ته‌دبیر که‌رد گو‌مرای ناته‌مام ...
خیزا وه ته‌عجیل بی سه‌بر و ئارام تا چی وه زابول وه لای زال سام
(ن.خ: ۶)

در روایت ثعالبی نیز از برپایی جشن بحثی نشده؛ اما در *طومار نقالی شاهنامه* آمده است: «مجلس آراسته کردند و امرا جمع شدند. مهرباب بدمستی کرده کمان در دست داشت بر سر وی زد، سر وی را شکست و خون بر سر [و] و روی وی بریخت. شقال از مجلس برخاسته سوار شد خود را به سیستان رسانید و قدم بر بارگاه گرشاسب نهاد» (۱۳۹۱: ۸۶۱). در *هفت‌لشکر* (۱۳۷۷: ۴۸۸) نیز ضمن چند جمله کوتاه به این موضوع پرداخته شده است: «شب مجلس آراستند. در مستی، شاه کابل شغاد را دشنام داد. شغاد قهر کرده متوجه سیستان شد و احوال را بازگفت».

۴-۷. رفتن شغاد به نزد رستم و شکایت از شاه کابل

در *شاهنامه*، هنگامی که شغاد با چهره‌ای عصبانی و خشمگین به زابل می‌رسد، ابتدا به نزد پدر و سپس به نزد برادر می‌رود. رستم از او می‌پرسد که میانه تو با شاه کابل چگونه است؟ آیا کابلیان از من سخنی می‌گویند؟! شغاد می‌گوید که دیگر نام او را نیاور؛ او پیش از این به من سخت احترام می‌گذاشت؛ اما اکنون فکر جنگ در سر دارد و مرا بر سر انجمن خوار می‌کند؛ او در میان انجمن به من گفت که تو از تخمه زال نیستی و کابل دیگر به رستم باج نخواهد داد. شغاد آن قدر از شاه کابل می‌گوید که رستم

تأملی بر روایت گردی شمقال و رستم و مقایسه... احمد گلی و همکار

برمی‌آشوبد و با زواره و صدسوار رهسپار کابل می‌شود (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ ۴۴۶-۴۴۷).

اما در روایت گردی، شغاد چون به ایوان زال می‌رسد، یقه خود را پاره و شروع به گریه و زاری می‌کند. زال، رستم و زواره بی‌درنگ حاضر شده و سبب این زاری و افغان را جويا می‌شوند. شغاد می‌گوید من در دیار غربت، تنها باید زندگی کنم و پدر، برادر و مادر از من احوالی نمی‌پرسند! بنگرید که شاه کابل چگونه یقه مرا پاره کرده است؟! از کینه آن خراج که رستم از او می‌گیرد، او نیز خزانه و دارایی مرا به تاراج می‌برد؛ بدانید که دیگر زندگی بر من حرام شده است! رستم بر می‌آشوبد و سوگند یاد می‌کند که کابل را نابود سازد؛ پس با سی هزار سپاه عازم کابل می‌شود (شمقال و رستم، ۸-۶).

نکته قابل توجه، این است که رستم در روایت فردوسی با صد سوار و در روایت گردی، با لشکری سی هزار نفری روانه کابل می‌شود؛ اما در *تاریخ ثعالبی* هنگامی که رستم برانگیخته می‌شود تا رهسپار کابل شود، چنین می‌گوید: «من به کابل می‌روم، ولی به نام شکار، و پدر همسرت را ارجی نمی‌نهم که سپاهیان را به رنج افکنم و چنان‌که وضع و حال اقتضا کند، یا بساطش را درهم پیچم و یا از او درگذرم» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۳۶). در *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱: ۸۶۱) رستم خشمگین می‌شود و هزار جوان با خود به کابل می‌برد: «پیلتن مثل مار ارقم پیچید. روز دیگر رستم و شقال سوار شده هزار جوان برداشته بر جانب کابل روانه شدند».

در روایت گردی، برافزوده‌ای در این بخش مشاهده می‌شود و آن اینکه زال اسبی از تخمه رخس به شغاد می‌بخشد و شغاد در بخش‌های بعدی داستان، با این اسب جوان و نیرومند از روی چاه‌ها می‌پرد. شاعر گرد این اسب را چنین توصیف می‌کند:

یهک ئه‌سپی ژه توخم ره‌خش روسته‌م بی	نادره‌ی نایافت نه‌عالم که‌م بی
سه‌مه‌ندی وه‌یته‌ور جه‌هان په‌یماهی	نه‌وی نه‌سهر کار هیچ پادشاهی
زال زهر به‌ئهر بی‌چوون دانا	نامش «به‌چه ره‌خش جه‌نگی» مه‌وانا

فرما تا به چه رهخسِ پر هونه ر
موکه مل یهراقِ ژه پا تا وه سه ر
بهخشا وه شه مقال وهنش بی سوار راهی بی وه عهزم عه رسهی کارزار
(ن.خ: ۷-۸)

برگردان: اسبی از نسل رخسِ رستم وجود داشت که مانند آن در عالم کمتر پیدا می شد و نادره ای نایافت به حساب می آمد. سمندی بدین سان تیزرو و جهان پیمای، در دست هیچ پادشاهی قرار نداشت. زال زر به فرمان بیچون دانا نام آن را «بچه رخس» در جنگی نهاد. زال دستور داد تا بچه رخس پرهنر و نیز یراق میجهزی را [بیاورند]؛ پس آن ها را به شمقال بخشید. شمقال بر آن سوار شد و روانه کارزار گردید.

۴-۸. خبر دادن شغاد به شاه کابل و آمدن او به پیشواز رستم

در **شاهنامه** چون رستم قصد کابل می کند، شغاد سواری به نزد شاه کابل می فرستد که رستم در راه کابل است؛ پس پیش آی و از رفتار خود عذرخواهی کن تا رستم از تو درگذرد. شاه کابل:

چو چشمش به روی تهمتن رسید پیاده شد از اسب کو را بدید
ز سر شاره هندوی برگرفت برهنه شد و دست بر سر گرفت
همان موزه از پای بیرون کشید به زاری به مژگان ز دل خون کشید
دو رخ را به خاک سیه بر نهاد همی کرد پوزش ز کار شغاد ...
بخشید رستم گناه ورا بیغزود از آن پایگاه ورا
(۱۳۸۶: ۵/ ۴۴۹-۴۵۰ ب ۱۲۷-۱۳۸)

شاعر گرد نیز چونان فردوسی روایت می کند؛ با این تفاوت که شغاد به جای آنکه از سر شاره هندی بردارد و از پای کفش در آورد، کفن می پوشد:

شه مقال به دبهخت گومرای حیلہ گهر پیری شای کابل کیاستش خه بهر
شای کابل وه مه کر وه حیلہ سازی نه رای مه کر و فهن مه ردم نه وازی
وینهی عاسیان گومرای خاترته نگ که فهن وهست نه دووش به دخای دل ژه سه نگ
(ن.خ: ۸)

تأملی بر روایت کُردی شَمقال و رستم و مقایسه... _____ احمد گلی و همکار

برگردان: شَمقال بدبخت و آن گمراه حيله گر، برای شاه کابل خبر فرستاد [که ما نزدیک شده‌ایم]. شاه کابل نیز با مکر و حيله سازی و برای فریب مردم، به سان عاصیان ملول کفن پوشید [و به استقبال رستم رفت].

در روایت *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱: ۸۶۱) نیز چنین آمده است:

... چون به یک منزل کابل رسیدند این خبر به مهرباب رسید. مهرباب بداختر فرمود جمله پابرهنه گشته و کودکان بر دست گرفته و خود نیز شمشیر بر گردن انداخته، پیاده شده و جمیع امرا به دستور از برابر رستم نمودار شدند و الامان گفتند. چون چشم رستم بر وی افتاد از سر تقصیر وی درگذشت، فرمود شمشیر مهرباب را از گردن گشاده بر کمر وی بستند، به پای رستم افتاد و عذرخواهی کرد.

۹-۴. مهمان شدن رستم بر شاه کابل

در *شاهنامه*، شاه کابل در جایی خرم و خوش آب و هوا جشنی برپا می‌کند و در حالی که مشغول بادهنوشی است، از نخجیرگاه پر از غرم، آهو و گور خود سخن به میان می‌آورد و رستم که اهل شکار است از سخنان او به وجد می‌آید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۵۰/۵ ب ۱۳۹-۱۴۷). در روایت کُردی (این جا از نسخه خطی چند برگ افتاده و ارجاع از نسخه چاپی است)، شاه کابل از رستم می‌خواهد که او را لایق بداند و شب را در قصر او به سر برد و رستم می‌پذیرد. در شب جشنی به پا می‌کنند و چون سحر می‌شود، این شغاد است که به رستم می‌گوید: من باغی دارم که در زیبایی مانند ندارد و بیاید به آن جا برویم و روز را تا شب در آن به شادی و نشاط بگذرانیم. رستم که از آن برنامه او بی‌خبر است، پیشنهاد شغاد را می‌پذیرد (کندوله‌ای، ۲۰۱۰: ۷۰۱-۷۰۲).

در *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱: ۸۶۱) نیز مهرباب کابلی به رستم پیشنهاد شکار می‌دهد: «القصه رستم را تکلیف کرده به خانه خود آورد چند روز عیش کردند. بعد از آن گفت: ای دلاور عرصه کاینات، شفقت نمایی چند روز به شکار مشغول شویم؛ اما چون رستم شکار دوست بود قبول کرد».

۱۰-۴. رفتن رستم به نخجیر و افتادن در چاه

در *شاهنامه*، رستم امر می‌کند که رخس را زین کنند و برای شکار آماده شوند؛ کمان کیانی به ترک می‌نهد و با شغاد، زواره و چند تن از نامداران به نخجیر می‌رود. بر سر راه رستم و زواره چاه‌هایی کنده شده است؛ اما آن‌ها که از ماجرا آگاه نیستند، در پی شکار می‌تازند تا اینکه به میان دو چاه می‌رسند، رخس خاک را می‌بوید و پیش نمی‌رود. رستم از کرده او خشمگین می‌شود و تازیانه‌ای به او می‌زند. رخس پیش می‌رود و به چاه می‌افتد و پهلوی او و نیز بر و پای رستم از هم می‌درد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۵۱-۴۵۲ ب ۱۵۲-۱۶۵).

در روایت گردی شغاد که پیش از این ده چاه چهل‌گری کنده بود، ابتدا خود با نیروی اسب جوانش - که از تخمه رخس است - از روی چاه‌ها می‌گذرد؛ اما رستم و زواره که از موضوع آگاه نیستند، گرفتار مکر او می‌شوند:

هر دوشان به جهخت مه‌شین به راوه زه‌واره پر زوور مه‌ند به دماوه
نه‌هل زه‌واره ساحب عقل و فام په‌یمانۀ عومرش یاوا به نه‌نجام ...
گیان سپه‌رد به تیغ ژار ئالوی فرهنگ ساکن بی به کونج چای تاریک و ته‌نگ
(کندوله‌ای، ۲۰۱۰: ۷۰۲)

برگردان: [رستم و زواره] هر دو با شتاب و چالاک‌ی راه را می‌پیمودند که زواره اندکی عقب ماند؛ ابتدا زواره، آن یل صاحب عقل و فهم، پیمانۀ عمرش به‌انجام رسید. با تیغ زهرآلود [که در آن چاه قرار داده بودند] جان سپرد و در کنج آن چاه تاریک و تنگ ساکن شد.

حکایت افتادن رستم به چاه نیز مشابه روایت *شاهنامه* است؛ با این تفاوت که زمانی که رخس از ادامه راه سر باز می‌زند، به جای یک تازیانه، رستم سه تازیانه به او می‌زند:

سِ قه‌مچی به زوور بازووی گرامی پیکا نه رووی ره‌خش نادره‌ی نامی
(همان، ۷۰۳)

تأملی بر روایت کردی شقال و رستم و مقایسه... _____ احمد گلی و همکار

برگردان: سه تازیانه با زور بازوی گرانس بر پیکر رخس زد؛ رخشی که نامی و نادره
ایام بود.

در *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱: ۸۶۱-۸۶۲) شغاد به دستور مهراب هفت چاه بر سر راه
رستم می‌کند:

... چند روز پیش از این شقال بدبخت در شکارگاه هفت چاه کنده بود ... القصه
شقال رستم را به همان موضع آورد که چاه کنده بود. خود از کنار چاه برفت. رستم
راست سر چاه رسید [رخش] هراسیده پیش نرفت. رستم فهرناک شده تازیانه بر
رخس زد و رخس خود را آن چنان انداخت که شش چاه بگذشت و چاه هفتم
دور بود رخس بر کنار چاه رسید پای رخس بر میان چاه رفت. رخس و رستم بر
میان چاه افتاد. صد هزار حربه به اعضای رخس و رستم رسید.

در *هفت لشکر* (۱۳۷۷: ۴۸۸) نیز از سه چاه چهل گز پهنا سخن به میان آمده است:

رستم به سه چاه رسید که هر چاهی چهل گز پهنا و چهل گز عمق او بود و سر او
را به خس و خاشاک پوشیده بودند. چون رخس با آنجا رسید، از شهودی که
داشت دریافت که دام بر سر راه است. پای را محکم کرده و اصلاً گام از گام بر
نمی‌داشت. اگر کودکی در پشت او بود، یافتی، رستم به آن دانایی نیافت.

در روایت *مردمی فردوسی‌نامه* شغاد برای اینکه رضایت شاه هاماوران درباره ازدواج
او و دخترش را به دست آورد، خود چاه عمیقی را حفر می‌کند و رستم بی‌خبر از ماجرا
به داخل آن می‌افتد:

... چغاد که دیگر از عشق دختر دل از دست داده بود، تصمیم گرفت نقشه خود را
برای نابودی رستم عملی کند ... شبانه با چندصد سوار دلیر و کاری وارد خاک
ایران شد و در سر راهی که می‌دانست رستم از آن راه به شکار می‌رود، خندقی
کند ... چغاد بدجنس با کمک سواران ... تمام بدنه و کف آن را کارد، شمشیر،
خنجر و گل‌میخ‌های فولادین تیز- همه را سر به هوا- کار گذاشت ... روی گودال
را هم با خس و خاشاک پوشانید و روز موعود ... خود را به نزدیک گودال رساند
... رستم پهلوان از همه‌جا بی‌خبر سوار بر رخس پیش آمد. ناگهان حیوان زبان‌بسته

رسید لب گودال سرپوشیده و یکدفعه پا به پا کرد و به عقب برگشت ... رخس
خطر را می‌فهمید، فاصله پرش هم نداشت. حرکتی سریع کرد و با سرعت هرچه
تمام‌تر پرید. دست‌های رخس و قسمت سینه‌اش از گودال خارج شد؛ اما پاهای
رخس در گودال ماند و چون تنه رستم سنگین بود حیوان زبان‌بسته نتوانست
پاهایش را از داخل گودال بیرون بکشد. این بود که سرنگون شد و رستم سوار بر
رخس به کف گودال افتاد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲/ ۱۵۵-۱۵۶).

۱۱-۴. جان‌باختن رستم

در *شاهنامه*، رستم به سختی و سینه‌ای بردریده از گودال بیرون می‌آید؛ چشمش به
برادرش شغاد می‌افتد و از مکر او آگاه می‌شود و نیز او را از فرجام کارش می‌هراساند.
شغاد نیز در چاه‌افتادن او را انتقام گردون و گردش روزگار می‌داند؛ و بر آن است که
چون رستم بسیاری را بر خاک هلاکت انداخته و خون‌های بسیاری ریخته، پس هنگام
آن است که مردم از شر او بیاسایند. سپس پادشاه کابل پیش می‌آید و با ریشخند
خواهان آن می‌شود که برای درمان زخم‌های بی‌شمار رستم طبیعی بیاورد! رستم
می‌گوید: ای ناپاک حيله‌گر! مرگ من فرارسیده و من از پادشاهان پیشین - از جمشید تا
سیاوش - برتر نیستم؛ اما بدان که تو نیز چندان پس از من زنده نخواهی ماند و به
سرنوشت شوم خویش گرفتار می‌آیی.

رستم به شغاد می‌گوید که کمان من را زه کن و با دو تیر در کنار من بگذار؛ باشد
که در مقابل درندگان از خود دفاع کنم تا هنگامی که جان دهم، پس شغاد چنین
می‌کند. رستم که کمان را برگرفت، شغاد ترسید و بر درخت چناری که سالیان زیادی از
عمر آن گذشته بود و میانش تهی بود، پناه برد. رستم یکی از دو تیر را بر درخت زد و
شغاد و درخت را به هم بردوخت. شغاد فریاد کشید و جان داد و رستم خدا را شکر
گزارد که پیش از مرگش، خود انتقامش را ستانده است و در آن حال جان از تنش
بیرون آمد.

تأملی بر روایت کُردی شَمقال و رستم و مقایسه... _____ احمد گلی و همکار

در متن کُردی نیز روایت بدین سان است؛ تنها رستم پس از اینکه از چاه بیرون می آید مدت سه ساعت بی هوش می شود:

سِ ساعهت به بانگ فه ریاد و زاری بیهوش بی جه تاو زامان کاری

(کندوله‌ای، ۲۰۱۰: ۷۰۴)

شغاد که به نزد او می آید به رستم ریشخند می زند و رستم نیز به یادش می آورد که اگر او نبود، زال در بدو تولد شغاد را می کشت و شغاد چه نیک حق برادریش را ادا کرد!

واتش: ئه‌ی مه‌لعوون چیشم بی تاوان نه‌داری به یاد جه‌فای فه‌راوان
جه وهخت تغلیت جه‌ی وه‌ر تهر سلان زال زهر به ئه‌مر واته‌ی ره‌ملان
ئاما به ئه‌لماس سینه‌ت که‌روو چاک ها من مانع بیم توش نه‌که‌رد هه‌لاک؟!
ئاخر سه‌ره‌نجام نه‌سیم چاه بی هه‌لاکم به ده‌ست چوون توی گومراه بی!
(همانجا)

برگردان: [رستم] گفت: ای ملعون! گناه من چه بود؟! آیا دوران کودکی خود را از یاد برده‌ای؟ آن هنگام که زال زر بنابر پیش‌بینی رمال‌ها می‌خواست سینه‌ات را پاره کند، آیا من مانع نشدم تا تو را هلاک نکنند؟! در نهایت نصیب من [از آن همه لطف] چاه شد و گویی تقدیر هلاک من را بر دست همچون تویی گمراه نهاده است.

نکته دیگر اینکه در روایت کُردی، شاه کابل بر پیکر خون‌آلود رستم حاضر نمی‌شود؛ بلکه فردای آن روز آگاه می‌شود که رستم گرفتار برنامه از پیش تعیین شده خود و شغاد گشته و کشته شده است:

سه‌هر ژه ئه‌یوان شای کابول زه‌مین ئاگاه بین نه مه‌رگ په‌هلوان کین

(همان، ۷۰۳)

همراهان رستم که در کاخ شاه کابل مهمان بودند نیز خبر مرگ رستم را شنیده و عزادار عازم زابل شدند؛ در واقع شاه کابل در آن شب میزبان پهلوانان همراه رستم بود. در روایت هفت‌لشکر (۱۳۷۷: ۴۸۹) نیز چونان روایت شاهنامه، شاه کابل بر پیکر پر از جراحت رستم حاضر شده و از زبونی رستم خوشحال و خندان می‌شود: «رستم با

رخش در چاه افتادند و آن حربه‌ها از اندام رخس و رستم به در رفت. گرد و غبار از شکارگاه برخاست. اون هر دو ناپاک بخندیدند و شغاد بر سر چاه آمد. رستم بدانست که حیلۀ اوست...؛ اما در روایت ثعالبی (۱۳۶۸: ۲۳۷-۲۳۸) شاه کابل پس از مرگ شغای (شغاد) و جان سپردن رستم به آن جا می‌رسد:

شغای آنچه او [رستم] خواست انجام داد و بازگشت. رستم تیری به سوی او افکند که در پشتش نشست و از سینه‌اش درگذشت؛ فریادی کشید و بی‌جان در افتاد. رستم ... [پس از شکر خداوند] از هوش برفت و بمرد ... امیر کابل فرا رسید و داماد خویش را مرده یافت و رستم را از دست رفته. هراسان شد؛ دستور داد که شغای را نزد خانواده برند و بر پیکر رستم یک تن گمارد تا پیکر برادر را نیز بیاورند.

در *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱: ۸۶۲-۸۶۳) پس از اینکه رستم به چاه می‌افتد سخنی از مهرباب کابلی به میان نمی‌آید تا هنگامی که فرامرز او را به هلاکت می‌رساند. انتقام رستم از شغاد و شیوۀ جان‌باختن او در روایت *فردوسی‌نامه* نیز چونان روایت *شاهنامه* است؛ با این تفاوت که راوی معتقد است که رستم و رخس در کف آن گودال در خواب‌اند و هر وقت حضرت حجت^(ع) ظهور کند، نخستین سواری که در رکاب آن حضرت شمشیر خواهد زد، رستم دستان خواهد بود (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲/۱۵۶).

در ادامه نیز فرامرز انتقام رستم و زواره را از شاه‌کابل و کابلیان می‌ستاند و چندان تفاوتی میان روایت‌ها دیده نمی‌شود؛ با این توضیح که در *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱: ۸۶۳) زواره همراه رستم به کابل نمی‌رود و هنگام انتقال پیکر رستم و خون‌خواهی او، فرامرز را یاری می‌دهد: «... القصة چون زواره و فرامرز بیامدند و تابوت رستم را بیاوردند بعد از آن زال وی را حنوط داده و بر حریر ختایی پیچیده و بر تابوت زر نهاده به فرامرز بداد. فرامرز وی را بر دخمه بُرد».

جدول ۱: مقایسه روایت‌های داستان رستم و شغاد

روایت کُردی	فردوسی‌نامه	هفت لشکر	طومارِ نقالی شاهنامه	ثعالبی	شاهنامه	نقش‌مایه‌ها
شَمقال	چغاد	شغاد [شغاد]	شقال [شغال]	شغای	شغاد	نام شغاد
یکی از اهل حرم زال	-	کنیزکی	-	-	کنیزی رامشگر	مادر شغاد
سبب هراس اندرونی زال	-	در حسن و خوبی بی‌نظیر	-	-	ماهرو و به بالا چو سام	چهره شغاد در بدو تولد
*	-	-	-	-	-	پی‌بردن زال از سرنوشت شغاد
*	-	*	-	*	*	طالع‌گیری ستاره‌شناسان و رمالان برای شغاد
*	-	*	-	-	-	قصد کردن زال به کشتن شغاد و ممانعت رستم
شاه کابل خود دخترش را- برای ندادن خراج به رستم-	چغاد دل‌باخته شاه دخترش را- می‌شود سر کابینش است.	چون به حد بلوغ رسید، شاه کابل دختر خود را به او داد.	-	زال دختر شاه کابل را برای شغای نامزد کرد.	شاه کابل خود دخترش را- ز بهر نژاد دلآوری- به شغاد	ازدواج شغاد با دختر شاه کابل

به شمعقال داد.					داد.	
تا پیش از ازدواج شمعقال با دختر شاه کابل، یک چرم و پس از ازدواج سه چرم گاو.	-	هفت	باج سالانه	بحث نشده است.	یک	تعداد چرم گاوی که شاه کابل به رستم می‌داد.
شمعقال طراح اصلی است و اوست که شاه کابل را با خود همراه می‌سازد.	چغاد برای جلب رضایت شاه هاماوران با ازدواج دخترش، پیشنهاد او را می‌پذیرد.	شاه کابل برنامه‌ریز اصلی است و شغاد نیز او همراه می‌شود.	شاه کابل (مهراب) برنامه‌ریز اصلی است و شقال نیز با او همراه می‌شود.	شغای طراح اصلی است؛ و اوست که شاه کابل را با خود همراه می‌سازد.	ابتدا شغاد سخن به میان می‌آورد و پس از آن با هم توطئه کشتن رستم را مدیریت می‌کنند.	توطئه قتل و از میان برداشتن رستم
-	-	*	*	-	*	برپا کردن جشن صوری و خوار و زبون کردن شغاد به ظاهر
شمعقال ده چاه چهل گزی	چغاد خندقی کند به طول چهل و یک	شاه کابل سه چاه چهل	با پیشنهاد شاه کابل، شقال هفت چاه	شاه کابل و شغای با هم	شاه کابل - چندین چاه که بر اندازه	عامل کندن چاه، تعداد چاه و عمق آن

	رستم و رخس است.	چاه‌های بسیاری کنند.	می‌کند.	گری	ذرع و عمق پنجاه ذرع	
	-	-	-	-	-	بخشیدن زال اسبی از نژاد رخس به شغاد و پریدن شغاد با آن از روی چاه‌ها
	یک	یک: رستم بر او تازیانه نواخت.	یک: رستم قهرناک شد و تازیانه بر رخس زد.	یک	چند شلاق محکم بر پشت رخس کوفت.	تعداد تازیانه زدن رستم به رخس
	*	پس از مرگ شغای و رستم حضور می‌یابد.	بحث نشده است.	*	-	حضور شاه کابل هنگام در چاه‌افتادن رستم
	*	*	*	*	بحث نشده است.	انتقام گرفتن فرامرز از شاه کابل و کابلیان

۵. نتیجه‌گیری

منظومه *شَمقال و رستم* در پاره‌ای از موارد، با روایت *شاهنامه* متفاوت است، از جمله چهره زشت شغاد در بدو تولد، مُردن دایه او در هشت‌سالگی، تصمیم زال برای کُشتن او و ممانعت رستم از این عمل، طراح اصلی بودن شغاد برای قتل رستم و کندن ده چاه چهل‌گری و در برخی از موارد نیز برافزوده‌هایی در روایت کُردی دیده می‌شود و

آن، هنگامی است که شغاد به دروغ جهت دادخواهی و ظلمی که شاه کابل در حق او روا داشته است، دست به دامن خاندان زال و رستم می‌شود. زال اسبی از نسل رخس به نام «بچه‌رخس جنگی» به شغاد می‌بخشد تا در نبرد با شاه کابل از آن استفاده نماید و شغاد با نیروی همین «بچه‌رخس جنگی» است که از روی چاه‌های چهل‌گزی می‌پرد و رستم و زواره بدون آگاهی و حتی تردید از توطئه برادر در چاه‌های کنده‌شده می‌افتند. هرچند چارچوب و بنیان روایت کُردی همان روایت فردوسی است؛ اما تقلید صرف نیست و خلاقیت‌ها و نوجویی‌هایی در آن دیده می‌شود. آنچه اهمیت دارد اثربخشی روایت‌های کُردی از داستان‌های شاهنامه و یا مرتبط با خاندان رستم، در میان قوم کُرد است که سبب شده این مردمان پیوسته با این داستان‌ها زندگی کنند و پیوند خود را با گذشته خویش قطع ننمایند.

منابع

- امامی، نصرالله و سید آرمان حسینی آباریکی (۱۳۸۹). «گوش گورانی: گوش معیار ادبی در نزد اقوام کُرد». مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی ادبیات کُردی. دانشگاه کُردستان: مرکز پژوهش‌های کُردستان‌شناسی. صص ۳۳۵-۳۴۷.
- الامیر شرف‌خان البدلیسی (بی‌تا). شرف‌نامه. الحواشی محمدعلی عونى. مصر: الأزهر.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۹). فردوسی‌نامه (مردم و شاهنامه). تهران: علمی. چ سوم.
- بلو، جویس (۱۳۸۳). «گورانی و زازا». راهنمای زبان‌های ایرانی. ترجمه حسن رضایی باغبیدی و دیگران. تهران: ققنوس. صص ۵۵۵-۵۶۲.
- ثعالی، عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸). تاریخ ثعالی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم). ترجمه محمد فضائلی. تهران: نقره.
- خانلری، پرویز (۱۳۶۱). زبان‌شناسی و زبان فارسی. تهران: توس. چ چهارم.

- تأملی بر روایت کُردی شَمقال و رستم و مقایسه... _____ احمد گلی و همکار
- شریفی، احمد (۱۳۷۴). «شاهنامه کُردی». *نمیرم از این پس که من زنده‌ام*. به کوشش غلامرضا ستوده. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. صص ۹۴۷-۹۵۶.
- *شَمقال و رستم* (بی تا). نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۹۷۸۷.
- صفی زاده بوره‌کاهی، صدیق (۱۳۸۰). *دایرةالمعارف کردی (اعلام)*. تهران: پلیکان.
- _____ (۱۳۶۱). *فرهنگ ماد (کُردی به فارسی)*. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: بهنگار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. ۸ ج. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کندوله‌ای، الماس خان (۲۰۱۰). *شاهنامه‌ی کوردی (هورامی)*. به کوشش محمدرشید امینی. [اقلیم کردستان عراق].
- *هفت لشکر (طومار جامع نقالان): از کیومرث تا بهمن* (۱۳۷۷). مقدمه و تصحیح مهراں افشاری و مهدی مدائنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

